

### «غلامرضا لبخندی» و ذکر چند نکته

همدان به تهران آمده بود و خفاش شب او را شبانه از ترمینال زد و دید پولیس جسد سوخته اش را یادست و پای بسته پیدا کرد. در این بین، زنانی هم بخت شان بلند بود و توانستند از چنگ قاتل شب های تهران بگریزند. او سرانجام در یک ایست بازرسی شبانه دستگیر شد و در نهایت ۲ بار قصاص و ۱۱۴ ضربه شلاق حکمی بود که دادگاه برایش صادر کرد و سحرگاه ۲۲ مرداد ۷۶ به دار آویخته شد. کهد تاراج حدود سه سال پیش از نخستین باری که این اثر را روی صحنه برد، به طور اتفاقی با زنی آشنا شد که می گفت او خفاش شب را گیر انداخته است و این برای تاراج جذاب بود. همان شب جرقه ای در ذهنش خورد و فکر کرد چقدر این موضوع دراماتیک است. هر چند که بعد ها تحقیق کرد و متوجه شد موضوعی که آن زن می گفت حقیقت نداشت. او پیش از این ماجرا هم خفاش شب را می شناخت اما نه آن طور که بخواد در زندگی اش دقیق شود و این طور شد که در کتابخانه ملی جریان آن دوره را از طریق جراید مرور کرد. پس از این اتفاق بود که جرقه نوشتن نمایشنامه ای درباره خفاش شب در ذهنش زده شد و یک سال طول کشید تا متن را تمام کرد. او حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد ماجرا را مستند و بقیه اش را درام و حاصل خیال پردازی های داستانی ذهنش می داند. می گوید نمی خواسته است نعل به نعل ماجرا و عین آن چه که اتفاق افتاده است را نمایش دهد پس وقایع را دراماتیزه و موضوع را نمایشی کرد چون نمی خواسته تئاتر مستند کار کند. او می توانست درباره قاتل های دیگری هم بنویسد اما شفافیت لحظه اعلام اعدام خفاش شب در اخبار ساعت ۲۱ در ذهنش که از ۱۳ سالگی در خاطر او مانده بود با یادی که آن خانم از خفاش شب کرد، این ماجرا را تبدیل به دغدغه کهد تاراج کرد تا «غلامرضا لبخندی» را روی صحنه ببرد.

۹ زن در تابستان سال ۱۳۷۶ با ضربات چاقو به قتل رسیدند: «توان»، «عهدی»، «الیه»، «اعظم»، «منیره»، «پرند» و «قدم خیر» تعدادی از قربانیان مردی بودند که بعدها به «خفاش شب» مشهور شد. مردی سی و چند ساله که ۲۴ سال پیش تابستانی غمبار و پرمراس برای پایتخت نشینان رقم زد پس از دستگیری به ۹ بار قصاص و ۱۱۴ ضربه شلاق محکوم و در نهایت پس از چند هفته، اعدام شد. پس از گذشت بیش از دوهه، داستان زندگی «غلامرضا خوشرو» یا همان «خفاش شب» دستمایه یک تئاتر شد و کهد تاراج در «غلامرضا لبخندی» به نمایش برش هایی از وقایع زندگی او و قتل هایش پرداخت. تئاتری که نخست در سال ۱۳۹۸ آن را روی صحنه برد و سپس در سال ۱۴۰۰ اقدام به باز تولیدش کرد. خوشرو، اهل یکی از روستاهای خراسان بود. به سن جوانی که رسید، سرعت هایش را شروع کرد. هر بار که دستگیر می شد، با تجربه های بیشتری از زندان آزاد و دوباره مرتکب جرم می شد. ماجرای قتل های سریالی زنان توسط او از محله های تازه ساز شهرک المپیک آغاز شد و به خیابان های اطراف ورزشگاه آزادی و زمین های خالی حوالی اتوبان های غربی تهران رسید. اولین شکار خفاش شب، ۱۳ فروردین ۷۶ در اطراف پارک چیتگر پیدا شد. زن ۵۴ ساله ای که قرار بود به بهشت زهرا برود اما پولیس در حالی که دست و گردنش بریده و جسدش سوخته بود، پیدایش کرد. جسد بعدی را پولیس دریایی در کرخ در شرایطی که گردن و سینه اش با چاقو دریده و سوزانده شده بود، پیدا کرد. الهه، شکار بعدی خفاش شب بود. خوشرو او را وقتی که قصد داشت برای عیادت از بیماری به بیمارستان برود، ربود. قاتل غرب تهران حتی به پچه هامرحم نکرد و مدتی بعد مادر و کودکي را با همان شیوه قبلی در بلوار آسپاکشت و به آتش کشید. طعمه بعدی او یک دانشجوی دندان پزشکی بود که از



کهد تاراج، کارگردان نمایش «غلامرضا لبخندی» در گفت و گو با «ایران»:

## کار نکردن انتخاب ما نیست

ترگس کیانی  
 خبرنگار

«غلامرضا لبخندی» نام نمایشی است به نویسندگی و کارگردانی کهد تاراج که قرار بود در سالن استاد سمندریان تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه برود اما در پی قرمز شدن وضعیت کرونا، گروه اجرایی اش مانند بسیاری از دیگر گروه های نمایشی فعلا دست نگه داشته اند و چشم انتظار بهبود شرایط هستند. در خلاصه داستان نمایش «غلامرضا لبخندی» با بازی (به ترتیب ورود به صحنه) تینو صالحی، بهروز پناهنده، گیلدا حمیدی، لبخند بدیعی، مجید رحمتی، نجلا نظریان، غزاله جزایری، دلساکریم زاده، مسعود انتظاری، شادی ضیایی و رضا بهرامی چنین آمده است: «۲۴ سال پیش غلامرضا خوشرو معروف به خفاش شب شروع به قتل های زنجیره ای می کند.» این روایت دراماتیک از جزئیات جنایتکارانه آنچه «خفاش شب» کرد پیش تر در بهار ۱۳۹۸ در سالن استاد سمندریان تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه رفته بود و اگر کرونا اجازه دهد قرار است در تابستان ۱۴۰۰ بار دیگر در همان سالن اجرا شود. آنچه در ادامه می خوانید گفت و گویی است با نویسنده و کارگردان این اثر، کهد تاراج در خصوص اهمیت پرداختن به اتفاقی چون جنایت «خفاش شب» در قالب اثری مستند یا داستانی و موانعی که بر سر راه آن وجود دارد و موضوعاتی دیگر.

■ **خاطرم هست در مصاحبه ای گفته بودید: «هیچ علاقه ای به باز تولید ندارم. همیشه دوست دارم رو به جلو باشم نه اینکه به عقب برگردم.» چه شد که تصمیم به باز تولید «غلامرضا لبخندی» گرفتید؟**  
 من برای تیرماه در تماشاخانه ایرانشهر نوبت اجرا داشتم و ابتدا نمایشنامه «مشیتا داداش صیغه ای حسین آدیاس» را ارائه کردم. چون کاری دو نفره بود و با شرایط فعلی همخوانی داشت ولی بعد از اینکه تئاتر به روال قبلی خود بازگشت، تصمیم گرفتم کاری پربازنگرتر را انتخاب کنم، بخصوص که نمایش ما در سالن تک اجرا بود و گروه دیگری در کنارمان نبود. به همین دلیل نمایشنامه «چند سال پیش» را جایگزین کردم. متن این نمایش رد شد ولی درخواست کردم دوستان شورای نظارت و ارزشیابی، اجرای کار را ببینند و براساس آن نظر دهند که بعد از دیدن اجرا، شرایط بدتر شد و گفتند برای دریافت مجوز باید دو بخش از نمایش را به طور کامل حذف کنم که اصلا شدن نبود. بعد از این ماجرا، نمایشنامه «پایین گذر سقاخانه» نوشته اکبر رادی را برای اجرا در ماه محرم پیشنهاد کردم ولی سالن پر بود و دیدم تنها راهی که برای حفظ نوبت اجراییم دارم، باز تولید یکی از نمایش های قبلی ام است.

■ **این اولین بار است که نمایشی را باز تولید می کنید؟**

بله، همچنان می گویم هیچ علاقه ای به باز تولید ندارم. همیشه دوست دارم رو به جلو باشم نه اینکه به عقب برگردم ولی این بار چاره دیگری نداشتیم. ■ **موضوع نمایشنامه «چند سال پیش» که با ممیزی مواجه شد، چه بود؟**

«چند سال پیش» در ۶ ایزود به سقوط هواپیمای تهران- مشهد، بازی فوتبال ایران و استرالیا، زلزله رودبار و منجیل که همزمان با شب بازی برزیل و اسکاتلند در مسابقات جام جهانی بود، حادثه ساختمان پلاسکو و سیل تجریش می پرداخت.

■ **واژ تغییرات اجرای سال ۱۴۰۰ «غلامرضا لبخندی» نسبت به اجرای سال ۱۳۹۸ آن هم بگویید.**

در آن اجرا تینو صالحی در نقش تاریخ روی صحنه حضور داشت و هم اکنون در نقش مأمور پرونده. جز این، سه نفر از بازیگران مان تغییر کرده اند اما باقی اتفاقات مشابه همان چیزی است که پیش تر دیده اید. در واقع هر چند این نمایش قبلا اجرا شده بود ولی برای باز تولید آن هم باید هزینه می کردم. چون دکوریش را نداشتیم و باید دوباره می ساختم و مسائلی از این دست که همیشه در اجرای تئاتر وجود دارد. ۶۰ درصد از بازیگران اجرای قبلی و همین طور طراحان کار در اجرای فعلی هم با ما هستند ولی ناچار شدم برخی از اعضای گروه را جایگزین کنم.

■ **به «غلامرضا لبخندی» بپردازیم و اگر موافقید**

آقایان شهرام کرمی و وحید فخرموسوی مورد قبول واقع شد و در این میان تنها دو سال پای این نمایش صبر کردم.

■ **شما غلامرضا خوشرو را یک قربانی شرایط جامعه می دانید؟**

این ها قربانی یک سری شرایط هستند و در زمان دستگیری او باید زمان زیادی صرف واکاوی شخصیتش می شد. چرا این آدم باید بعد از ۲۰ روز از دستگیری اعدام شود؟ این چراها درباره این آدم در سال ۷۶ زیاد بود. نباید فراموش کرد که در آن زمان ارتباطات به گستر دگی زمان فعلی نبود و



■ **نمایش «چند سال پیش» درباره اتفاقات ۴۰ سال گذشته ایران بود و سال ۹۷ آن را نوشتیم و سال ۹۸ باز نویسی اش کردم. این نمایش در ۶ ایزود به سقوط هواپیمای تهران- مشهد، بازی فوتبال ایران و استرالیا، زلزله رودبار و منجیل که همزمان با شب بازی برزیل و اسکاتلند در مسابقات جام جهانی بود، رحلت امام خمینی (ره)، حادثه ساختمان پلاسکو و سیل تجریش می پرداخت**

خیلی از مسائل پیرامون او در هاله ای از ابهام باقی ماند. من تلاش کردم دو طرفه به ماجرا نگاه و بالا و پایین این آدم را از تمام جوانب بررسی کنم. برای من حین نوشتن متن خیلی دشوار بود که حدس بزنم در حین اجرا چه اتفاقی رخ می دهد. در تئاتر نمی شود همه چیز را نشان داد. بحث اصلی خوشرو تجاوز بوده که به دلیل مصلحت ها و خط قرمزها حتی نتوانستیم به آن در فضای نمایش اشاره ای کنیم. من می توانستم در این شرایط از اجرا انصراف دهم اما به این نتیجه رسیدم که اگر هفت بار زمین بخوریم باید هشت بار از جایمان بلند شویم پس نباید در این شرایط کار نکرد. کار

### مستندنگاری بر صحنه تئاتر



تینو صالحی

بازنگار

اردیبهشت ۱۳۹۸ بود که «غلامرضا لبخندی» در تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه رفت و این روزها هم منتظریم اگر وضعیت قرمز کرونا اجازه دهد شاهد اجرای دوباره اش خواهیم بود. نمایشی که در خلاصه داستانش آمده است: «۲۴ سال پیش، غلامرضا خوشرو، معروف به خفاش شب، شروع به قتل های زنجیره ای می کند.» واقعه ای که اگر پیش از رخ دادنش به اثری دراماتیک تبدیل می شد، احتمالا هیچ کس باور نمی کرد که روزی به وقوع بپیوندد. به عقیده من نسبت به نشان دادن این گونه وقایع چه در قالب مستند و چه در قالب اثری دراماتیک، علاقه مندی هایی در میان هنرمندان وجود دارد اما موانعی هم هست که نمی توان نادیده شان گرفت.

اولین مانع محدودیت هایی بسیار دست و پاگیر برای هنرمندانی ایجاد کند که می خواهند با این جزئیات، تحلیل خود نسبت به آن و ریشه هایش را در حد توان، نشان دهند. مانع بعدی، خود مخاطب است؛ مردمی که ما به عنوان مخاطب با آنها سروکار داریم و بسیاری از آنها، هنوز باور ندارند که این اتفاقات در جامعه ما رخ می دهد و گمان می کنند در فضایی دیگر اتفاق افتاده است. از بابک خرمدین نام برده شد. من پیش از رخ دادن این اتفاق، در دوران قرنطینه نمایشنامه ای نوشته بودم که در پایان آن، دو نفر، دو نفر دیگر را تکه تکه می کردند و در کیسه می پیچیدند و برای دفن می بردند. مخاطب این نمایشنامه در قدم اول، دوستان و نزدیکانم بودند. این متن را به هر کدام شان دادم، گفت: «مگر می شود اینها با خیال راحت بنشینند و آنها را در خانه تکه تکه کنند و پشت بندش جای هم بخورند؟!» این نمایشنامه همین طور بین دوستان من دست و دست و نقد می شد تا اینکه آن اتفاق رخ داد و فیلمش را دیدیم که پدر و مادری با خونسردی تمام، کیسه های زباله حاوی جسد تکه تکه شده فرزندشان را در آسانسور می گذاشتند.

متأسفانه ما ایرانیان همچنان گمان می کنیم مردمانی ایده آل هستیم و

نمی دانم با این حجم از اتفاقات ناگوار اجتماعی و این سطح از جرم و جرائم، چرا چنین تصویری از خود داریم؟ جالب است که این اتفاقات را در سطح جامعه می بینیم اما هنگامی که برای مان به تصویرش می کشند، متعجب می شویم و می پرسیم: «مگر می شود؟!» و واژه ابداعی سیاه نمایی را به کار می بریم. در واقع یک سوی ماجرا واژه سیاه نمایی است که مسئولان و متولیان امر، هنرمند را به آن متهم می کنند و سوی دیگر، پس زده شدن از طرف مخاطب است و این دو، مانع از حرکت هنرمند به سمت تبدیل این قبیل فجایع به اثری مستند یا دراماتیک می شود.

نکته آخر اینکه به عنوان مثال این یک خطر را «۲۴ سال پیش غلامرضا خوشرو معروف به خفاش شب شروع به قتل های زنجیره ای می کند» اکنون به چشم خلاصه داستان می بینیم نه اتفاقی که واقعا رخ داده است و گمان می کنم به عنوان مثال در مورد بابک خرمدین هم همین گونه شود. اتفاقی که اکنون به چشم واقعه ای ناگوار می بینیمش و سال ها بعد به چشم خلاصه داستانی که فراموش می کنیم در کشور ما رخ داده است. ما نمی خواهیم باور کنیم و برای همین است که اگر کسی بخواد کاری در این زمینه انجام دهد، حتی اگر اتهام سیاه نمایی به او اجازه دهد، این خود مخاطب است که پس می زند و می گوید: «این دیگر چیست؟!» بسیاری از دوستان من، نمایشنامه هایی در این زمینه نوشته و همگی با این واکنش مواجه شده اند که «چرا این قدر غیرممکن است؟!» نگار نمی خواهیم باور کنیم این بخشی از واقعیت جامعه ماست و واکنش هایی از این دست است که موجب می شود آدم ها کمتر به سمت واقعه نگاری بروند.

